



۱- اشعار آیینی یا مذهبی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران چنان رشد چشمگیری داشته که اگر تاریخ شعر آیینی را به ۲ تاریخ پیش از انقلاب و بعد از انقلاب تقسیم کنیم، شاید حتی کفه کمی و کیفی اشعار آیینی بعد از انقلاب به پیش از خود بچربدا علاوه بر این، ۲ ویژگی برجسته و خاص شعر آیینی بعد از انقلاب دارد که یکی تفسیر، تحلیل و در کل برخورد دیگر گونه و انقلابی با مفاهیم و مسائل و تاریخ اسلام، بویژه مذهب تشیع است. یعنی آن دسته از اندیشه‌هایی که عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی را روح می دادند و نگاه انقلابی را تبلیغ می کردند، چنان بر شعر شاعران بعد از انقلاب تاثیر گذاشتند که سوگ‌سردوارها به شعرهای حماسی و شعرهایی صرفا عاطفی را به اندیشه‌های انقلابی و انسانی تبدیل کردند. هر چند که به مرور، وجه سوگواری و عاطفی نیز آرام آرام به‌صورت طبیعی به شعر آیینی بعد از انقلاب بازگشت. در واقع می توان گفت شعر آیینی بعد از انقلاب، به انقلاب و شعر انقلابی گره خورده است، چرا که شاعر انقلاب، انقلاب را برخاسته از اسلام و انقلاب حسینی می‌داند. یعنی گاه چنان شعر آیینی و شعر انقلاب و پس از آن شعر دفاع‌مقدس به هم گره می‌خورند که تفکیک‌شان از

هم دشوار است. وجه برجسته و خاص دیگر، زبان شعر انقلاب است که باز به شعر انقلاب و شعر آیینی گره می‌خورد. یعنی شعر انقلابی و دفاع‌مقدسی و آیینی شاعران نسل اول از زبانی برخوردار است که در عین تنوع، نشان می‌دهد تازه و بی‌سابقه است و شباهت بسیاری به خود انقلاب دارد؛ یعنی شبیه شعر شاعرانی نیست که فقط زبان‌شان در خدمت انقلاب است.

۲- گذشته از این، تقسیم‌بندی‌های شعر آیینی بعد از انقلاب نسبت به پیش از خود، به‌واسطه اهمیت و ارزشی که در این دوران پیدا می‌کند، مشخص‌تر و پررنگ‌تر می‌شود. یعنی زیرمجموعه‌های اشعار آیینی، نامگذاری، تشریح، تفسیر، تجزیه و تحلیل و حتی گاه از منظر آسیب‌شناسی، بعضی از آنها تقدیم می‌شوند؛ زیرمجموعه‌هایی همچون اشعار مناجاتی یا نیاش‌واره‌ها، اشعار نبوی، علوی، فاطمی، عاشورایی، رضوی و مهدوی. زیرمجموعه‌های دیگری نیز وجود دارد که بنا به دلایلی هنوز نامگذاری نشده‌اند؛ از جمله اشعاری که برای دیگر امامان سروده شده است.

در این میان نیز، یعنی در بین زیرمجموعه‌های شعر آیینی، «شعر عاشورایی» و در کنارش «شعر علوی» به سبب و دلایل بسیاری که می‌دانم و می‌دانیم،

نقدی بر مجموعه شعر «باغ وحش» سروده «افسانه غیاثوند»*

شعر در قفس

حمیدرضا شکارسری: گاه مجموعه شعرها حاصل گردش مدام شاعر به گرد یک موتیف یا برعکس حاصل گردش آن موتیف به گرد شاعر است- عامل و برانگیزاننده شاعر در مدت زمانی طولانی یا کوتاه که مدام در شعرهای او ظاهر و تکرار می‌شود. در واقع در این مدت شعرها در فرم آثاری متمرکز با هسته شکلی یا محتوایی واحد سروده می شوند و شکل می گیرند. شعرهای نرجماننده از این دوره غالباً دارای فضا، ساختار و فرم‌هایی مشابه‌اند و در اتمسفری همانند نفس می‌کشند. مجموعه شعر حاوی این آثار در واقع یک کتاب شعر است که حسی خاص و هم‌نواخت بر آن حاکم است و به مخاطبان نیز منتقل می‌شود. مجموعه شعر «باغ وحش» حاصل چنین فرآیندی است. «افسانه غیاثوند» مدت‌ها در یک باغ‌وحش، زیستی ذهنی داشته و با حیوانات آن فراوان دمخور بوده، آنقدر که نه‌تنها برای آنها و بسا موضوع آنها می‌نویسد، بلکه گاه شعر را از دهان آنها روایت می‌کند. مثلا از دهان (ببخشید از منقار) شترمرغ شاعر و غمگینی می‌خوانیم:

حتی بیشتر از من پرنده است/ دستمالی که گاهی باد/ تکلش می دهد/ در واقع بیشترین صنعت به کار رفته

در این شعرها صنعت تشخیص است.

حیوانات در این آثار بیشترین نسبت را با شخصیت‌های انسانی برقرار می‌کنند، البته دانشی که شاعر از مشخصات بدنی و خلقیات حیوان مورد نظر دارد در شکل‌گیری این شخصیت نقش مهمی ایفا می‌کند. یک خوک چون فاقد گردن

است پس از دید شاعر نه می‌تواند چپ‌گرا باشد و نه راست‌گرا

و مهم‌تر اینکه نمی‌تواند متوجه آسمان (مفاهیم آسمانی) باشد. یا زرافه از فراز قفس قامت کشیده است که فراتر از

آزادی را در دوردست‌های جهان جست‌وجو کند. بنابراین

غالب حیوانات در «باغ وحش» شخصیت‌های تمثیلی هستند تا منعکس‌کننده افکار و احساسات انسانی باشند اما

در این بین شخصیت حیوانی خویش را کم و بیش حفظ کرده‌اند؛ گاه بسیار کم‌رنگ چون خوک و گاه پررنگ‌تر چون شترمرغ و زرافه. یعنی شعرها از این منظر بر طیفی از نمادین تا تمثیلی قرار گرفته‌اند. در این بین شخصیت‌های تمثیلی معناگراتر و غیرطبیعی‌تر به نظر می‌رسند و شخصیت‌های نمادین تصویری‌تر و طبیعی‌تر. در مثال‌های فوق شخصیت خوک تمثیلی‌تر از شترمرغ و زرافه از آب درآمده است.

اتفاقا شخصیت‌های نمادین بسیار باورپذیرتر و تاثیرگذارتر از شخصیت‌های تمثیلی هستند.

درگیر با زبان دیروز

- وارش گیلاهی

کارنامه دارد. حال این اتفاق ممکن است شامل دیگر اشعاری کلاسیکش نیز شده باشد و شاعر یک پوست‌اندازی شاعرانه کرده باشد!
۴- نمی‌توان گفت که زبان شعر و نوع نگاه شاعرانه شاعران نسل اول انقلاب، از نصرالله مردانی گرفته تا سیدحسن حسینی، قیصر امین‌پور، سلمان هراتی، احمد عزیزی و چند تن دیگر، یکسره نو بوده است؛ چرا که به قول نیماي بزرگ: «هر کسی

یا هر چیزی محصول خود و دیگران است». شعر و شاعران ما نیز چنین هستند اما آنچه شعر شاعران نامبرده را از دیگران جدا می‌کند، بیشتتر آن نگاه جزئی‌نگری است که ایشان آن را در زبانی نو به استقلال رسانده است. در واقع و در کل، در اشعار کلاسیک و سنتی کمتر این اتفاق می‌افتد اما با این همه، شاعران نامبرده، در اشعار کلاسیک، خود را تا حد شاعران نوکلاسیک بالا کشیده‌اند تا امروزی‌تر باشند، چرا که درست است که مولانا و حافظ امروز نیز بالای سر گذاشته و خوانده می‌شوند اما شاعر امروز باید زبان امروزی داشته باشد. این است که ما در طول تاریخ ادبیات تنها یک سهراب و یک نیما می‌توانیم داشته باشیم؛ همان‌طوری که یک مولانا و یک حافظ! شعر سهرابی‌نژاد اگر چه کلاسیک است و ناگزیر به رعایت قوانین ظاهری و باطنی بخش‌هایی از شعر سنتی دیروز و بالطبع زبان شعر دیروز اما شعر خود را به لحاظ نو بودن تا حد شعر شاعران نوکلاسیک هم تغییر نداده است- حتی در بیان تعابیر، تشبیهات و استعارات نیز این امر کمتر انجام شده است.البته اصل تغییر در نوع نگاه است که اتفاق می‌افتد، چون قرار است هر شاعری به یک شاخه گل یا یک واقعه یا هر چیز، آنگونه بنگرد که خود تجربه کرده است- قرار نیست که من هم مثل گل را آنگونه توصیف کنم که دیگر شاعران! اینجاست که به‌صورت طبیعی، تشبیهات، استعارات و نوع تصویرپردازی‌هایم و از همه مهم‌تر، در کل، نوع نگاهم نسبت به آنچه بوده (در عین پیوستگی به آنها و نه وابستگی به آنها) تغییر پیدا می‌کند؛ حال در شعر کلاسیک نسبی‌تر و در شعر نو کلی‌تر. این است که می‌توان گفت تعابیر، تشبیهات و استعارات این دفتر از اشعار سهرابی‌نژاد

می‌توان گفت شعر آیینی بعد از انقلاب، به انقلاب و شعر انقلابی گره خورده است، چرا که شاعر انقلاب، انقلاب را بر خاسته از اسلام و انقلاب حسینی می‌داند. یعنی گاه چنان شعر آیینی و شعر انقلاب و پس از آن شعر دفاع‌مقدس به هم گره می‌خورند که تفکیک‌شان از هم دشوار است

و... «ناگهان زلال» محمدرضا سهرابی‌نژاد شامل غزل‌ها، مثنوی‌ها، دوبیتی‌ها، رباعی‌ها و چند شعر نیمایی و سپید است. هر چند که سهرابی‌نژاد را بیشتر به رباعیاتش می‌شناسند. من و دوست بزرگواری نیز چند ماه پیش رباعیاتی از وی شنیدیم که بسیار قوی‌تر و تازه‌تر از رباعیاتی بود که در

عباس خوش‌عمل، طنز و غریب

رندانه و قلندرانه

خوش‌عمل، شاطر حسین دوران افسانه‌ای مجله گل آقااست، این یعنی یک اعتبار ویژه برای یک شاعر طنز. آن‌هایی که گل آقا را در دهه ۷۰ در کرد کرده‌اند، می‌دانند چگونه پیر و جوان، دلبسته طنزیاتی بودند که در این مجله به چاپ می‌رسید. گل آقا مجمعی بوداز اسطوره‌های طنزنویسی زمانه و سطح طنزنویسی در آن چنان جدی گرفته می‌شد که هر مطلبی به ستون‌ها و صفحاتش راه پیدا نمی‌کرد. خوش‌عمل سال‌های سال در این مجله می‌سرود و جایگاه ثابت داشت. طنزیات خوش‌عمل البته ۲ دسته‌اند؛ یک دسته سرشارند از فکاهی‌گری. این شعرها شوخی‌های روزمره‌اند که شاید چندان ارزش ادبی نداشته باشند اما حاصل طبع روانند. مثل شعرهایی که هر روز می‌نویسد و در وبلاکش «تلخک» منتشر می‌کند. دسته‌ای دیگر اما شعرهایی هستند که مشخص است در سرایش آنها نامل و تفکر جدی شده است. در این دسته شعرها گاهی طنز او بسیار ساده و تپه‌ای از شکلک‌های طنزی است، به نحوی که مخاطب حتی متوجه طنز بودن شعر نمی‌شود اما ناخودآگاه آن را ادراک می‌کند:

یارب به دلم بلا بده، درد مده
گرمای صفا بده، دم سرد مده
بر اسب مراد اگر سورام کردی
افشارش را به دست نامرد مده!

به ظاهر غلط‌انداز من نگاه مکن

بزن کلنگ که چون مسجد ضرار منم
بعضی دیگر از شوخی- شعرهای خوش‌عمل، نمونه‌هایی هستند که در میانه فکاهی و طنز سبیر می‌کنند؛ کارهایی که در جریان طنز گل آقا می‌توانند طبقه‌بندی شوند. از جمله این شعر که برای ماجرای دعوی روسای ۲ قوه در مجلس شورای اسلامی سروده شده است:

روسای دو قوه در مجلس
گیس هم را کشیده‌اند زیاد
گیش‌ها و واکنش‌هاشان
آبروی نظام رفته به باد
برخلاف مواضع رهبر
که خدا عمر و عزتش بدهاد
حرف‌ها کرده‌اند رد و بدل
که از آن نیست غیر دشمن شاد
پیش از این‌ها چه می‌توانم گفت
بعد لعنت به شمر و این زیاد
همه از دست غیر ناله کنند
سعدی از دست دوستان فریاد

یادداشتی بر مجموعه شعر «ناگهان زلال» محمدرضا سهرابی‌نژاد

درگیر با زبان دیروز

- وارش گیلاهی

چندان تازه نیست و زبان در آن، در کل وابسته به زبان شعر دیروز است.

۵- سهرابی‌نژاد اگر چه قدرت و زیبایی‌های زبان و نوع نگاه را نادیده می‌گیرد اما معنا و محتوای قوی شاعران نسل اول انقلاب، از شاعرش از دست نمی‌دهد (چرا که نگاه و زبان تازه، دست شاعر را در تولید محتوا و معنا بازتر می‌گذارد و مضمون آفرین است)؛ وقتی که می‌گوید:

«به زهر کینه تیغ فتنه، تر کرد

علی را غوطه‌ور، در خون سر کرد

شگفتا هیچ‌کس این راز نگشود

چگونه کافری شق‌القمر کرد»

یعنی تمام زبان شعر وامدار زبان دیروز است و نیز تکرار زبان دیروز است و تنها در مصراع آخر به واسطه «شق‌القمر شدن ماه» که کنایه از شکافته‌شدن فرق سر مولاست، معنا تازه می‌شود. اما سهرابی‌نژاد تا کی و کجا می‌تواند در این زبان که اغلب مستعمل است، تازگی بیافریند و مضمون تازه پیدا کند؟! بیان درست تاریخ اسلام و تشیع و بیان دقیق اخلاق ۱۴ معصوم‌علیهم‌السلام و صدق نوع ارتباط‌شان با هم و مردم، از زبان شاعران آیینی یکی از اصول شعر آیینی است. اما اگر این موارد و مسائل به‌صورت جزئی و مصداقی بازگو نشود و در این جزئی‌نگری و بالطبع مصداقی، اگر شعربت و شاعرانگی حفظ نشود و نظم و گفتاری کال بر اثر حاکم باشد، اثری می‌شود مثل کار ذیل:

«ز بیمبر رنگ و بو دارد علی

مقصدش را پیش رو دارد علی

خار در چشم و سکوتی مرگبار

استخوانی در گلو دارد علی

با دل چاهی به زرفای زمان

نیمه‌شب‌ها، گفت‌وگو دارد علی

با فقیران و اسیران، هم‌طراز

کفش و جامه؛ پر رفو دارد علی…»

خب! همه این حرف‌ها و چیزها را که در ابیات بالا آمده، ما می‌دانیم، دیگر چه لزومی دارد که آنها را با عنوان- آن هم- شعر تحویل مردم دهیم! البته تنها تعبیر «زرفای زمان» است که کل بیت سوم را نیز تغییر داده تا حرفی برای گفتن داشته باشد. آری! جز ایباتی از این دست که در مجموعه ناگهان زلال برآکنده‌اند و ۲ نمونه‌اش در بالا آمد، باقی مجموعه درگیر آن چیزهای است که باز در بالا اشارتی به آن شده

شنبه ۳ شهریور ۱۳۹۷

نیستان
<div>آوینی و شعر</div>
<div><ul style="list-style-type: none">رضا شبیانی</div>
<p>آوینی که پس از انقلاب می‌گفت «من از یک راه طی شده با شما سخن می‌گویم» گذشت‌های بشدت شاعرانه داشت که در آن سروده بود:</p> <p>برایت گل می‌آوردم برایت گل می‌آوردم و با تو در اتافی که به رنگ چشم‌هایت بود می‌مدم</p> <p>میخک‌هایی که دور از باغ در زندان گل‌دان‌های زیبای تو می‌میزند، می‌دانند من تکرار یک تنهایی‌ام در چشم‌هایی که تمام چشم‌ها را دوست می‌دارد</p> <p>آوینی، فیلم‌ساز انقلابی روایت فتح، در سال‌های جوانی و پیش از انقلاب شاعر هم بود و در زمره شاعرانی بود که از فرط روشنفکری به هیچ سنتی رحم نمی‌کردند؛ حتی به وزن، البته او در سال‌های پایانی و در پی یک تحول اندرونی، شعرهایش، نوشته‌هایش، اندیشه‌ها و ارتکابات پیش از انقلابش را در یک گونی جمع کرد و سوزاند و شند سیدمرتضی آوینی هنر انقلاب. میرشکاک که او را «سیدنا الشهید» می‌نامد، می‌نویسد: «سیدنا الشهید پیش از انقلاب تا زرفای نیست‌انگاری پیش رفت و بی‌آنکه خود بداند یا بخوهد، معجزه‌وار بازگشت و خود چندان از این بازگشت معجزه‌آسا در حیرت بود که نه‌تنها همه دست‌نوشته‌های خود را سوزاند، بلکه اغلب نسخه‌های تنها اثر چاپ‌شده‌اش را خریداری کرد و به آتش سپرد.»(مقدمه عید خون)</p> <p>اما سوز شاعرانگی هرگز او را رها نکرد. او شاعری دیگر گونه شد. مستندهای جنگی ساخت و مقاله‌های فلسفی نوشت. می‌گویم فلسفی، چون به هر حال نظریه‌پردازهایی در حوزه اندیشه هنر را شامل می‌شد اما همین نوشته‌های فلسفی او که به گمانم نخستین و آخرین جرقه‌های چیزی به نام فلسفه هنر انقلاب است، بیش از آنکه فلسفی باشد، شاعرانه بود. او حتی وقتی نقد فیلم می‌کرد، به جای فلسفه، سخن شاعرانه می‌گفت. شعر حتی در تفلسف او را رها نکرده بود:</p> <p>«دو بار «ز خرخه تا راین» را دیدم و هر دو بار از آغاز تا انجام گریستم دلم می‌گریست اما عظم گواهی می‌داد که تو بر دامنه آتشفشان منزل گرفته‌ای. دلم می‌دانست که تو بر حکم عشق گردن نهاده‌ای به همین علت، از عادت متعارف فاصله گرفته‌ای.عظم می‌پرسید چگونه می‌توان در این روزگار سسر به حکم عشق سپرد؟»(نامه شهید آوینی به حاتمی کیا)</p> <p>آوینی در سال‌های پس از انقلاب نظریه‌پردازی شد که با زبان شاعرانه سخن می‌گفت. او البته در کتاب «پیرامون شعر» با ادبیات‌های شدیدا شدیدا چنانکه در گذشته در رساله‌های عرفانی رایج است، سرذغ شعر می‌رود. مثلا در مقاله «ختم مسافر» آنجا که درباره شعر امام خمینی صحبت می‌کند، انگار یک عطار امروزی است که درباره حلاج سخن می‌گوید. لفظ ذوب شده در موضوع است:</p> <p>«بگذارید که از بتکده یادی بکنم من که با دست بت میکده بیدار شدم عجب! وقتی امام روح‌الله چنین بسراید، بتکده نیز تترک بتکدگی می‌کند و میکده تظهِیر می‌شود، چرا که نام (خمینی) مطلق حق و طهارت است.»</p> <p>آوینی در مقاله دیگر کتاب «غزال غزل» به شعر امروز حمله می‌کند. این مقاله مانیفست نگاه آوینی به شعر است. اگر در دیگر مقالات، آوینی شرح عرفانی از شعرهای محبوب خود می‌دهد اما در غزال غزل، شعر مورد نظر خود را تعریف و غیر از آن را طرد می‌کند:</p> <p>«شاعر هرگز دعوت به خاک نکرده است و این جماعت شاعرنمایان را که چشم به مانده‌های زمینی گشوده‌اند، کجا می‌توان شاعر دانست؟ شعر اینان جز بازتاب انفعالات نفسانی‌شان نیست؛ نه از حضور در آن خبری است، نه از درد فراق، نه از شیدایی جمال و هیبت جلال و نه از مستی و بی‌خودی. مستان آب انگور از عقل گسسته‌اند اما آن عهد را با جهل باز بسته‌اند ولی مستان می‌است، از عقل گسسته‌اند تا به عهد باز پیوندند. اینان بنیان عقل را خراب کرده‌اند تا نقش خودپرستی را اویران کنند و شرف حضور یابند: به می پرستی از آن نقش خود بر آب زدم که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن شعر امروز نیز همراه با شاعران به درک اسفل هر روزنگی هیوط کرده است.»</p> <p>پیداست که اساسا آوینی، چنین باور دارد که شعر از اساس باید آسمانی باشد و گفته‌های زمینی شعر نیستند. این تداوم تعریفی است که در عرفان اسلامی از شعر می‌شود. پشت پا به عقل زدن و از عشقی ملکوتی سخن گفتن و… شعر باید انسان را به آسمان بخواند. این عصاره نگاه آوینی به شعر است.</p>